بسم‌الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[سب النبی (ص) 2](#_Toc426571092)

[مرور بحث گذشته 2](#_Toc426571093)

[روایات سب الامام 2](#_Toc426571094)

[روایت سوم 2](#_Toc426571095)

[بررسی روایت 3](#_Toc426571096)

[بررسی سندی 3](#_Toc426571097)

[بررسی دلالی 3](#_Toc426571098)

[روایت چهارم 4](#_Toc426571099)

[بررسی سندی روایت 5](#_Toc426571100)

[بررسی دلالی روایت 5](#_Toc426571101)

[مناقشه اول 5](#_Toc426571102)

[پاسخ مناقشه 5](#_Toc426571103)

[اتخاذ مبنا 6](#_Toc426571104)

[مناقشه دوم 6](#_Toc426571105)

[پاسخ مناقشه 6](#_Toc426571106)

[جمع‌بندی 7](#_Toc426571107)

[روایت پنجم 7](#_Toc426571108)

[اتخاذ مبنا 7](#_Toc426571109)

[روایت ششم 8](#_Toc426571110)

[بررسی روایت 8](#_Toc426571111)

[ادله عقلی در این باب 9](#_Toc426571112)

[مناقشه در استدلال فوق 9](#_Toc426571113)

# سب النبی (ص)

# مرور بحث گذشته

در بحث گذشته این امر موردبررسی قرار گرفت که آیا بحث سب النبی به امام نیز سرایت پیدا می‌کند؟ گفته شد در میان علما تقریباً اجماع وجود دارد که این حکم شامل امام نیز می‌شود، بخشی از ادله‌ای که در این راستا ذکر کردند، روایات بود. ادله غیر روایی هم دارند که در پایان بحث عرض خواهیم کرد.

## روایات سب الامام

اما روایاتی که دلالت بر وجوب قتل ساب ائمه دارد، در باب بیست و هفتم از ابواب حد قذف است. روایت اول که روایت هشام بن سالم بود، سند معتبری داشت و دلالتش هم درمجموع دلالت قابل قبولی بود. روایت دوم در این باب ازنظر سند خالی از اشکال نبود. و ربیع بن محمد قابل توثیق نبود نه توثیق خاص و نه توثیق عامی که موردقبول باشد. این دو روایتی بود که قبلاً بحث کردیم. البته روایت دوم، دلالتش دلالت واضح و روشنی بود.

## روایت سوم

روایت سوم در این باب دلیل سومی است که به آن برای وجوب قتل ساب ائمه تمسک شده است که؛

**«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ عُبَیدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَنْ قَعَدَ فِی مَجْلِسٍ یسَبُّ فِیهِ إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ یقْدِرُ عَلَی الِانْتِصَافِ فَلَمْ یفْعَلْ أَلْبَسَهُ اللَّهُ الذُّلَّ فِی الدُّنْیا وَ عَذَّبَهُ فِی الْآخِرَةِ وَ سَلَبَهُ صَالِحَ مَا مَنَّ بِهِ عَلَیهِ مِنْ مَعْرِفَتِنَا.»[[1]](#footnote-1)**

کسی که در مجلسی که ائمه سب می‌شوند، بنشیند درحالی‌که می‌تواند انتقام بگیرد و انجام ندهد، خدا ذلت دنیا را به او می‌پوشاند، در آخرت او را عذاب می‌کند و معرفت ما که خدا بر او منت گذاشته بود، از او سلب می‌کند.

## بررسی روایت

## بررسی سندی

این روایت ازنظر سندی اعتباری ندارد، چراکه چند راوی در اینجا فاقد توثیق هستند، علی بن محمد بن سعید، عن محمد بن سالم، آن محمد بن سعید بن قضان، هیچ‌کدام از این افراد، توثیقات خاص و عامشان تمام نیست. به‌خصوص محمد بن سعید بن قضان توثیقش تام نیست. بنابراین روایت سوم هم مثل روایت دوم خالی از ضعف سندی نیست. بلکه ضعف سندی مضاعفی دارد، درحالی‌که در روایت دوم یک نفر بود که توثیقش مشکل بود. ولی در اینجا چند نفر هستند که توثیقشان تام نیست.

## بررسی دلالی

اما به لحاظ دلالت، روایت این‌طور است که؛ کسی که در مجلسی بنشیند که در آن امامی از ائمه سب می‌شود و بتواند از او دفاع کند، در اینجا قتل ندارد. دلالت این روایت ضعف دارد، چراکه در روایت فرموده شده است او به‌نوعی بتواند دفاع کند و انتقام بگیرد و معنی انتقام کشتن نیست.

بله اگر این روایت را در کنار سایر روایات قرار بدهیم، آن‌ها می‌تواند دلالت این را تغییر دهند و بگویند مقصود از دفاع و انتقام در اینجا قتل است. بنابراین ازنظر دلالت ما اگر بخواهیم به خود این روایت به‌تنهایی تمسک کنیم دارای مناقشه است. بله روایات دیگر که در کنار این روایت قرار بدهیم، به‌عنوان قرائن خارجیه و قرائن بیرونی منظور و مقصود از انتقام را روشن می‌کند.

چند روایت دیگر نیز هست که در پایان جمع‌بندی عرض خواهم کرد.

## روایت چهارم

روایت چهارم این‌طور است که؛

**«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع حَیثُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَبِی جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ مِنَ الْحِیرَةِ فَخَرَجَ سَاعَةَ أُذِنَ لَهُ وَ انْتَهَی إِلَی السَّالِحِینَ فِی أَوَّلِ اللَّیلِ فَعَرَضَ لَهُ عَاشِرٌ کانَ یکونُ فِی السَّالِحِینَ فِی أَوَّلِ اللَّیلِ فَقَالَ لَهُ لَا أَدَعُک أَنْ تَجُوزَ فَأَلَحَّ عَلَیهِ وَ طَلَبَ إِلَیهِ فَأَبَی إِبَاءً وَ أَنَا وَ مُصَادِفٌ مَعَهُ فَقَالَ لَهُ مُصَادِفٌ جُعِلْتُ فِدَاک إِنَّمَا هَذَا کلْبٌ قَدْ آذَاک وَ أَخَافُ أَنْ یرُدَّک وَ مَا أَدْرِی مَا یکونُ مِنْ أَمْرِ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَنَا وَ مُرَازِمٌ أَ تَأْذَنُ لَنَا أَنْ نَضْرِبَ عُنُقَهُ ثُمَّ نَطْرَحَهُ فِی النَّهَرِ فَقَالَ کفَّ یا مُصَادِفُ فَلَمْ یزَلْ یطْلُبُ إِلَیهِ حَتَّی ذَهَبَ مِنَ اللَّیلِ أَکثَرُهُ فَأَذِنَ لَهُ فَمَضَی فَقَالَ یا مُرَازِمُ هَذَا خَیرٌ أَمِ الَّذِی قُلْتُمَاهُ قُلْتُ هَذَا جُعِلْتُ فِدَاک فَقَالَ إِنَّ الرَّجُلَ یخْرُجُ مِنَ الذُّلِّ الصَّغِیرِ فَیدْخِلُهُ ذَلِک فِی الذُّلِّ الْکبِیرِ.» [[2]](#footnote-2)**

عبارت نسبتاً مفصلی است، داستان و قصه‌ای را نقل می‌کند و قصه‌اش این است؛ دریکی از دفعاتی که منصور دوانیقی حضرت را احضار کرده و مدتی ایشان را نگه‌داشته بود، در آخر روز یا ابتدای شبی حضرت را رها کردند. در بین راه که می‌آمدند، یکی از مأموران حکومت جلوی حضرت را گرفت. ظاهرش این است و این‌طور فقها برداشت کردند که جلوی حضرت را گرفت و مانع از این شد که حضرت از جایی باید عبور کنند و به سمت محل خودشان بروند و چنین ظاهری دارد که به نحوی توهین و جسارت به ایشان کرد. همان‌جا افرادی که همراه حضرت بودند می‌خواستند او را بکشند. حضرت مانع شد و ممانعت کردند، لذا می‌گویند که حضرت درواقع نمی‌خواهد از جواز قتل منع بکند بلکه چون می‌دید امر بدتری بر این مترتب می‌شود، جلوی آن را گرفته است. روایت به دلالت اقتضا دلالت می‌کند که در اصل قتل مانعی وجود نداشته است.

## بررسی سندی روایت

ازنظر سند این روایت معتبر است و همه روات آن توثیق خاص دارند. تنها مراضم که در سند ذکرشده است فردی مشترک است و به سبب قرائنی که در اینجا وجود دارد نشان می‌دهد که او فردی ثقه است.

## بررسی دلالی روایت

در دلالت این روایت ممکن است چند مناقشه مطرح گردد.

## مناقشه اول

در متن روایت گفته‌شده بود که مأمور گفت: من شمارا آزاد نمی‌گذارم تا ازاینجا عبور کنید، اما سبی نسبت به امام در روایت مشاهده نمی‌شود، لذا این خارج از بحث ماست.

## پاسخ مناقشه

جوابی که برای این مناقشه می‌دهند این است که جمله‌های بعدی دلالت می‌کند که این ممانعت همراه با نوعی توهین و جسارت بوده است. چراکه یکی از اصحاب به امام می‌گوید: این کلبی است که تو را اذیت کرده است، من می‌ترسم تو را برگرداند. لذا ظاهرش این است که توهین کرده و حرفی زده که حضرت را آزار داده است. صرف عمل و ممانعت نبوده است.

از جهتی دیگر ممکن است این‌طور جواب داده شود؛ صرف اینکه کسی جلوی امام را بگیرد، کسی نگفته حکمش قتل است. آنی که حکمش قتل است و بین اصحاب، فقها، مردم و شیعیان بوده این است که توهین به امام و سب ایشان موجب قتل بوده است. چراکه گاهی همسران ائمه نیز ایشان را اذیت می‌نمودند.

اگر این بود، امام هم می‌فرمودند صرف اینکه اذیت کرده است موجب قتل نیست.

## اتخاذ مبنا

به نظر می‌آید جواب دوم برخلاف جواب اول جواب درستی است.

## مناقشه دوم

مناقشه دومی که ممکن است در اینجا مطرح شود، این است که حضرت در اینجا نفرمودند می‌شود کشت، جلوی آن‌ها را گرفتند. گفتند این کار را نکن و چیزی در این نیست که جایز القتل یا واجب القتل بوده باشد، پس ممکن است مناقشه‌ای به ذهن بیاید که به‌صراحت در اینجا چیزی درباره جواز قتل بیان‌نشده است.

## پاسخ مناقشه

اما پاسخ این مناقشه این‌گونه است که امام نفرمودند در اینجا موجب قتلی در کار نبوده است پس معلوم می‌شود سبی در کار بوده است.

## جمع‌بندی

این روایت چه ازلحاظ دلالت و چه سند قابل دفاع است و درزمینهٔ دلالت اقوی از روایت اول است چراکه در آنجا دو مانع برتری امیرالمؤمنین (ع) نسبت به سایر ائمه اطهار و لفظ سباب وجود داشت، ولی در اینجا مانعی دیده نمی‌شود.

## روایت پنجم

اگر سیف بن عمیره در این روایت مشکلی نداشته باشد، سند این روایت معتبر است.

**«أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِی بْنِ الْحَکمِ عَنْ سَیفِ بْنِ عَمِیرَةَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَقُولُ فِی قَتْلِ النَّاصِبِ قَالَ حَلَالُ الدَّمِ لَکنِّی أَتَّقِی عَلَیک فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تَقْلِبَ عَلَیهِ حَائِطاً أَوْ تُغْرِقَهُ فِی مَاءٍ لِکیلَا یشْهَدَ بِهِ عَلَیک فَافْعَلْ قُلْتُ فَمَا نَرَی فِی مَالِهِ قَالَ تَوِّهْ مَا قَدَرْتَ عَلَیهِ»[[3]](#footnote-3)**

امام می‌فرماید ناصبی مباح است، ولی من بر تو می‌ترسم، یعنی خیلی احتیاط کن که به خاطر کشتن یک ناصبی خودت کشته نشوی. بعد هم می‌فرماید برای تو ممکن است که به‌صورت طبیعی دیواری را روی سرش خراب کنی یا در آب بیندازی طوری که طبیعی انجام بشود.

## اتخاذ مبنا

در خصوص این روایت باید گفت که بحث ما در سب است نه ناصبی، هرچند ممکن است او نیز در برخی از احکام با ساب مشترک باشد. لذا این روایت از بحث ما خارج است.

## روایت ششم

روایت ششم بدین نحو است که؛

**«مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْکشِّی فِی کتَابِ الرِّجَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قُولَوَیهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمِسْمَعِی عَنْ عَلِی بْنِ حَدِیدٍ قَالَ: سَمِعْتُ مَنْ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ ع- فَقَالَ إِنِّی سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ بَشِیرٍ یقُولُ- إِنَّک لَسْتَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ الَّذِی أَنْتَ إِمَامُنَا- وَ حُجَّتُنَا فِیمَا بَینَنَا وَ بَینَ اللَّهِ- قَالَ فَقَالَ لَعَنَهُ اللَّهُ ثَلَاثاً أَذَاقَهُ اللَّهُ حَرَّ الْحَدِیدِ- قَتَلَهُ اللَّهُ أَخْبَثَ مَا یکونُ مِنْ قِتْلَةٍ- فَقُلْتُ لَهُ إِذَا سَمِعْتُ ذَلِک مِنْهُ أَ وَ لَیسَ حَلَالٌ لِی دَمُهُ- مُبَاحٌ کمَا أُبِیحَ دَمُ السَّبَّابِ لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْإِمَامِ- قَالَ نَعَمْ حِلٌّ وَ اللَّهِ حِلٌّ وَ اللَّهِ دَمُهُ- وَ أَبَاحَهُ لَک وَ لِمَنْ سَمِعَ ذَلِک مِنْهُ- قُلْتُ أَ وَ لَیسَ ذَلِک بِسَابٍّ لَک- قَالَ هَذَا سَبَّابٌ لِلَّهِ وَ سَبَّابٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ص- وَ سَبَّابٌ لآِبَائِی وَ سَبَّابِی- وَ أَی سَبٍّ لَیسَ یقْصُرُ عَنْ هَذَا وَ لَا یفُوقُهُ هَذَا الْقَوْلُ- فَقُلْتُ أَ رَأَیتَ إِذَا أَنَا لَمْ أَخَفْ أَنْ أُغَمِّرَ بِذَلِک بَرِیئاً- ثُمَّ لَمْ أَفْعَلْ وَ لَمْ أَقْتُلْهُ مَا عَلَی مِنَ الْوِزْرِ- فَقَالَ یکونُ عَلَیک وِزْرُهُ أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً- مِنْ غَیرِ أَنْ ینْقُصَ مِنْ وِزْرِهِ شَی‌ءٌ- أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً یوْمَ الْقِیامَةِ- مَنْ نَصَرَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ بِظَهْرِ الْغَیبِ- وَ رَدَّ عَنِ اللَّهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ ص.» [[4]](#footnote-4)**

در این روایت محمد بن بشیر که از امامت منحرف‌شده بود، مورد لعن امام قرار گرفت. وقتی به امام کاظم (ع) خبر دادند که او امامت شمارا نقد و رد کرده است که شما حجت مابین ما و خدا است نیستی، امام سه بار او را لعن و نفرین نمود که خدا او را بکشد و بدترین قتل را نصیب او بکند.

## بررسی روایت

در این روایت علی‌الظاهر مسمعی توثیق ندارد؛ نه به نحو خاص و نه به نحوی عام، لذا سند روایت ضعیف است. و رد نمودن امامت امام ارتباطی به سب ایشان ندارد، اما نفرین کردن امام نسبت به او و نسبت قتل به او نشان می‌دهد که او علاوه بر رد نسبت به امام سب و تعرضی نیز داشته است.

### ادله عقلی در این باب

دلیل دیگری که غیرازآن روایات گاهی ذکرشده است و عقلی و لبی است، این بوده که؛ ائمه اطهار معصوم و در حکم نبی اکرم هستند به استناد بر آیه شریفه **«فَمَنْ حَاجَّک فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَک مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ»[[5]](#footnote-5)**

. لذا حکم سب النبی (ص) نیز به ایشان سرایت پیدا می‌کند.

### مناقشه در استدلال فوق

این به‌تنهایی استدلال ضعیفی است، چراکه «**أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکمْ» معنایش** این نیست که همه احکامی که برای پیغمبر اکرم (ص) است، در احکام فقهی به امام نیز سرایت می‌کند. حداقل در این زمینه تردید داریم که خود مانع تسری حکم می‌شود.

1. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 2، ص: 379 [↑](#footnote-ref-1)
2. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 8، ص: 87 [↑](#footnote-ref-2)
3. علل الشرائع؛ ج 2، ص: 601 [↑](#footnote-ref-3)
4. وسائل الشیعة؛ ج 28، ص: 217 [↑](#footnote-ref-4)
5. آل‌عمران/61 [↑](#footnote-ref-5)